

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

س. رها
۲۳ می ۲۰۱۴

اعتراف یک جنایتکار به گذشته سیاهش

ناپلئون بناپارت گفته بود:

«هرگز اشتباه نکن...! اگر اشتباه کردی، تکرار نکن؛ اگر تکرار کردی، اعتراف نکن؛ اگر اعتراف کردی، التماس نکن و اگر التماس کردی، دگر زندگی نکن.»

و چه گفته میان خالی! درست است که تکرار یک اشتباه، آگاهانه و یا ناآگاهانه، ناروا است؛ اما اعتراف نکردن به آن، دگر خیلی مذهبی می شود، و در این صورت، تداعی گر همان گفته به اصطلاح حکیمانۀ اسلامیون می تواند شد: «ارتکاب یک اشتباه یک جرم، و اعتراف کردن (در انظار همه اقرار به آن اشتباه)، جرم دگر.» (نقل به مفهوم)

اعتراف به اشتباهات، آگاهانه و یا ناآگاهانه، در هر صورتش امر بسیار خوبی است. هستند بسا مواردی که معترف از شاید هم سر فخر فروشی و افتخار به گذشته هایش، از راز و رازهایی پرده برداری می کند که برای مخاطب، شنونده و یا خواننده تبدیل به یک امر مفید می شود. کتاب «پس از طالبان، ملت سازی در افغانستان» یکی از این نوع اعترافات است. کتاب مذکور، یادنامه و یا هم خاطره ای است از گذشته و حال جنایتکارانۀ «جیمز دابینز» فرستاده بوش در افغانستان، جهت تشکیل به اصطلاح دولت جدید و تاج گذاری بر سر دست نشاندۀ شان کرزی.

هر چند که نویسنده در هیچ یک از قسمت های کتابش، هدف افشاءگری و یا هم پرده برداری از روی بعضی مستورات را نداشته، بلکه هدفی را که آقای دابینز از آغاز تا پایان کتابش دنبال کرده است، همانا، به زعم خودش، اثبات فرشته نجات بودن امپریالیزم امریکا و خودش من حیث یکی از کارگزاران این پروسۀ نجات! اما شری که از این هدف در متن اثر برخاسته است، اگر نه در اغلب قسمت ها، در موارد متعددی، به خیر خواننده تمام می شود.

ما استقبال می کنیم از آن قسمت های اثر، که موضوعش، آب سردی به دهن امپریالیزم امریکا و مزدوران جنایت کارش در افغانستان می ریزند، با آن ادعاهای بی شرمانه شان. خواندن این اثر را به مشتاقان و کسانی که جویای حقیقت اند و به خاطر رهائی می رزمند، توصیه می کنم. زیرا، اهمیت فزاینده آن، در این جاست که نویسنده نه یک شخص مخالف نظام جهانی امپریالیستی و از آن جمله امپریالیزم امریکا، دست نشاندۀ و مزدوران بی مقدار شان در افغانستان؛ بلکه کسی است که خود نیز در این کاسۀ خون و خیانت و ننگ و جنایت دست دخیل دارد. طور مثال زمانی که می گوید:

«...وقتی که به هوا پیمای نزدیک شدم، متوجه دستۀ دگری از سربازان افغان شدم که بسیار نامنظم به ما نزدیک می شدند. این دسته از سربازان، ریش های بلندی داشتند، دستار های محلی افغانی به جای کلاه نظامی به سر گذاشته بودند، شال های افغانی برگرد گردن پیچیده و ملبس به لباس های غیر نظامی و نامرتب بودند. بعد از بررسی دقیق تر، معلوم شد که در واقع این سربازان، افغان نیستند؛ بلکه سربازان ایالات متحده امریکا هستند. آنان گروه اعزامی لوای پنجم

نیروهای ویژه آمریکا بودند که از چند هفته به این سو، بانبروهای ائتلاف شمال همکاری داشتند.» (جیمز دابینز، پس از طالبان، ملت سازی در افغانستان. ص ۳۳ و ۳۴)

و یا زمانی که نویسنده از خاطرات جنایت کارانه اش در زمان دولت کلینتن و اشغال سومالی از جانب امپریالیزم آمریکا سخن می گوید، نیز می توانیم از خلال گفته های ناروشنش، نکاتی را روشن سازیم که به خوبی می توانند عمق فاجعه تجاوز امپریالیزم آمریکا بالای کشور سومالی را بیانگر باشند:

«مداخله ایالات متحده آمریکا (بخوان: تجاوز بی شرمانه) در امور سومالی، با عنوان ملت سازی، با شکست تمام خاتمه یافت.» (همان اثر، ص ۳۸)

نویسنده جنایت کار، بدون هیچ ابائی از کارکرد های سیاهش در سومالی، هائیتی، بوسنیا و کوزوو یاد آوری کرده و زمانی که فرجام آن را با شکست مفتضحانه آمریکا بررسی می کند، از اقدام بعدی بس و حشیانه باداران در خصوص تجاوز بالای افغانستان و نقش خودش در این تجاوز یاد می کند:

«...اما تنها چند ماه بعد تر، ایالات متحده آمریکا در شرف حمله برافغانستان بود، کشوری که ده برابر بوسنیا پهنا داشت. من بار دیگر دعوت شدم که دیپلماسی آمریکا را رهبری و مدیریت کنم.» (همان اثر، ص ۴۳)

این گفته ها به صراحت فاش می سازند که حمله برافغانستان و تجاوز بالای این کشور، نه به دلیل حادثه یازدهم سپتمبر و عکس العمل جنگی در برابر نیروی القاعده و از آن جمله طالبان، بلکه نقشه ای بوده که طرح ریزی آن به گذشته های دوری برمی گردد. اما این روسیاهان تاریخ به روی خود نمی آورند که طالب سازی نیز یکی دیگر از پروژه های امپریالیستی امپریالیزم آمریکا می باشد، جهت نقابی به اصطلاح قانونی کشیدن بر روی تجاوزش بالای افغانستان. با آنهم، دریغ نمی کند از این که بگوید:

«طالبان تاحدود زیادی، تولید پاکستان بودند.» (همان اثر، ص ۵۸)

و «پاکستان از جانب بازنده (رژیم طالبان) به صورت همه جانبه و مستمر حمایت کرده بود.» (ص ۱۱۰)

در قسمتی از این اثر، نویسنده به شرح مفصل برگزاری کنفرانس بُن پرداخته و همانند دیگر قسمت های کتابش، حاوی نکات ارزنده افشاءگرانه است و هم از ملاقات های سری و علنی اش با جنایت کاران و از آن میان با **عبدالله عبدالله** جنایت کار و مزدور داد سخن داده و ابراز می دارد:

«بعد از شوخی و بذله گوئی مختصر، عبدالله مستقیم به موضوع مورد بحث پرداخت و گفت: رهبران ائتلاف شمال از همکاری و حمایت ایالات متحده آمریکا ممنون و سپاسگزار است.»... «از جانب خود، به عبدالله اطمینان دادم که ایالات متحده آمریکا با سازمان ملل متحد در راستای برگزاری موفقیت آمیز کنفرانس به طور فعال و مستمر همکاری (بخوان: جنایت کاران را از هر طرف از گوش شان گرفته، دور یک میز جمع) خواهد کرد. من هم چنان علاوه کردم که مشارکت ائتلاف شمال به عنوان یکی از چهار جناح دعوت شده به این معنا نیست که هر چهار جناح از اهمیت و وزنه مساوی برخوردارند.» (همان اثر، ص ۱۲۰ و ۱۲۱)

جیمز دابینز در طی شرح چگونگی کنفرانس، به نکاتی اشاره دارد که، گریزی مزدور و جنایت کاران هم قماشش را به گفته مردمان کابل «یک پیسه ئی» می کند:

«تلاش می کردم که سازمان ملل متحد را در مرکز پروسه قرار دهم، افغان هارا برای دست یافتن به توافق و پیشرفت زیر فشار قرار بدهم و نقش روشن ایالات متحده آمریکا را به حداقل کاهش دهم.» (همان اثر، ص ۱۴۹)

زمانی که اداره مستعمراتی گریزی شکل گرفت، یک و یکبار وزارت خانه های بی مورد و غیر ضروری ایجاد گردیده و تعداد زیادی از جنایت کاران در رأس آن ها قرار گرفتند؛ خوشبختانه «پس از طالبان، ملت سازی در افغانستان» طلسم این جادو را نیز شکسته و به زبان خود اقرار می کند:

«ما چندین رهیافت و مصلحت را به کاوش گرفتیم. پیشنهاد کردیم (بخوان: دستور دادیم) که وزارت خانه های فعلی برای ایجاد پست های زیاد تری تقسیم شوند و هم چنان یکی دو وزارت خانه از نو تأسیس شوند.» (همان اثر، ص ۱۷۲) بعد از این ماجرا ها، آقای **جیمز دابینز** به سراغ شرح معرفی دست نشانده های امپریالیزم امریکا در افغانستان رفته و قبل از قبل جهت برطرف نمودن سوء تفاهمات و ابیضاح مطلب، بیان می دارد:

«من اظهار اطمینان کردم که نیروهای آیساف به زودی به کشور اعزام خواهند شد و مراسم معرفی **حامد کرزی** مطابق با برنامه از قبل تعیین شده، برگزار خواهد شد.» (همان اثر، ص ۱۹۶)

آقای **دابینز** در پایان اثرش به «ملت سازی» در افغانستان (!!!؟) پرداخته و بی شرمانه ادعاء می کند: «دیدگاه **رامسفیلد** که جنرال **فرانکس** نیز با آن موافق بود، مبتنی بر ادامهٔ اتکاء بر جنگ سالاران محلی که کنترل سربازان بومی افغانستان را در دست داشتند، برای مبارزه علیه (بخوان: هم کاسه شدن با) عناصر القاعده و بقایای گروه طالبان بود.» (همان اثر، ص ۲۱۸)

وگاهی هم بانگاه دوستانه به طرف جنایت کاران افغانش، از آن ها گله دارد: «گروه های مسلح که بعضی از آن ها جنایت کاران مطلق بودند و بعضی از آن ها به نحوی از انحاء به دولت کابل پیوند داشتند، به صورت خود سرانه ای در امور انتقال کالا، خدمات و انسان مداخله می کردند.» (همان اثر، ص ۲۳۰) اثر در مورد حملهٔ جنایت کارانهٔ امپریالیزم امریکا بالای عراق و به خاک و خون کشانیدن آن کشور نیز گفته هائی دارد که مجال نقل شان در این جا نیست. بالاخره، آقای **دابینز**، افسوس کنان، می نویسد: «صلح به عراق یا افغانستان بر نخواهد گشت، مگر این که در کنار حضور نظامی کارا و توانمند ایالات متحدهٔ امریکا، یک بار دگر ستراتیژی دیپلماسی فراگیری که از حمایت و پشتی بانی بالقوهٔ دولت های منطقه برخوردار باشد، به کار گماشته شود.» (همان اثر، ص ۲۹۰)

و بی شرمی بیشتر از این را کجا می توان یافت؟